

در شناخت اسطورهٔ اکوان دیو*

جمال احمدی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

(واحد سندج)

چکیده

قبل از ظهور زرتشت، آریایی‌ها الهه‌های متعدد داشتند؛ دیوان پروردگاران مشترک بین اقوام هند و ایرانی بودند. اما پس از جدایی ایرانیان از هندوان، پروردگاران مشترک قدیم یعنی دیوها که مورد پرستش هندوان بودند، نزد ایرانیان، اهریمنان خوانده شدند. در آیین زردشت تعداد دیوان بسیار است. هفت دیو در مقابل هفت امشاسپندان قرار دارند. اهریمن برای مبارزه با اهورامزدا شش دیو می‌آفریند. اولین دیو، «اکومنه» نام دارد؛ به معنی بدنهاد و بدسرشت. این دیو را اهریمن در مقابل «وهومنه» یا «بهمن» آفرید. به نظر محققان اکومنه دیو همان اکوان دیو است که رستم در شاهنامه فردوسی با او مبارزه می‌کند و او را از پای درمی‌آورد. در این پژوهش دیو از دیدگاه عرفانی آن مورد بررسی قرار نگرفته است، زیرا پرداختن به آن به مجالی فراخ‌تر نیاز دارد!

کلیدواژه: اهورامزدا، اهریمن، اکوان دیو، زردشت، اسطوره.



مقدمه: ۴۰

تو مردیو را مردم بد شناس
هر آن کون ندارد ز مردم سپاس

(فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۴/۳۰۲)

تحقیق و پژوهش در مورد اساطیر کاری بس دشوار و مشکل است. منابع، بسیار اندکند و دست‌نیافتنی و یا دیریاب و مآخذی را هم که می‌شود یافت، گاهی غیر قابل اعتماد و باورند و در طول روزگار آنقدر دستخوش تغییرات ناسخان و کاتبان قرار گرفته‌اند که یافتن متن مورد وثوق، شاید غیر ممکن باشد. از طرفی، با آمدن دین اسلام به ایران و پذیرش آن توسط ایرانیان، پرداختن به اساطیر و جمع‌آوری کتابهای گذشتگان، شاید کاری اگر نه حرام، که منکر بوده است.^۱ اما امروزه در میان ملل مختلف یک نوع رویکرد خاص را به اسطوره می‌بینیم که البته نتیجه آن روشن کردن و از پرده بیرون آوردن برخی از اساطیر بوده است.^۲

هر کیشی (دین و اسطوره) را چهار بخش است: باورها، آیین‌ها، مکان‌های مقدس و پیروان. اسطوره اصطلاحی کلی است و در برگیرنده باورهای مقدس انسان در مرحله خاصی از تطورات اجتماعی، که در عصر جوامع به اصطلاح ابتدایی شکل می‌گیرد و باورداشت مقدس همگان می‌شود (بهار، ۱۳۸۱، ص ۳۷۱).

اساطیر برای انسان عصر اساطیری به مثابه پلی میان وی و پدیده‌های جهان پیرامون اوست که از طریق ذهنی، پیوند او را با جهان برقرار می‌سازد و به صورت بنیادی عقیدتی در پیوند با آئین‌ها، رفتارها، اخلاقیات و مقررات نظام سنتی اجتماعی و خانوادگی، انعکاسی خارجی و عینی می‌یابد (همان، ص ۳۷۲).



یکی از عادات‌های فرهنگ هند و اروپایی این بود که وجود هر نیروی ناپیدا را، که تصویر جلوه‌هایی از آن ممکن بود، عینی و واقعی می‌پنداشتند، از اینجاست که آنچه ما تجریدی می‌انگاریم، مثلاً عدالت یا شهامت، مردم روزگار باستان نوعی نیرو و توانایی می‌پنداشتند. اینکه این نیرو یا توانایی چگونه و چرا جنبه الوهیت پیدا کرد و صاحب مشخصات خلقی و جسمی شد و از انبوه اساطیر انباشته گشت و دارای مراسم ویژه پرستش گردید، جریانی است که در پشت پرده‌های ابهام روزگار اعصار پیش از تاریخ مکتوب، پنهان است. (بویس، ۱۳۷۶، ص ۴۵).

آغاز آفرینش

گفته‌اند که در آغاز اورمزد و اهریمن وجود داشتند و هر دو ازلی بودند، بدون اینکه به نبرد بپردازند. اورمزد با علم مطلق خود از وجود روح بد، یعنی اهریمن آگاه بود، ولی اهریمن که همیشه نادان و احمق است، از هستی اورمزد آگاهی نداشت؛ به محض آنکه اورمزد و روشنی را دید، طبیعت ویرانگرش او را به حمله و تخریب وادار کرد. اورمزد به او پیشنهاد آستی داد، اما اهریمن نپذیرفت. اورمزد دورانی را برای نبرد پیشنهاد کرد، این بار اهریمن از روی کندهوشی آن را پذیرفت و بدین گونه سرنگونی نهایی خویش را مسجل ساخت. بنابراین تقدیر چنین رقم خورد که شرّ و بدی در مبارزه مغلوب باشد.

بنابر سنت زرتشتی، طول تاریخ جهان، دوازده هزار سال است؛ نخستین سه هزار سال، دوره آفرینش اصلی است. دومین سه هزار سال بنا به خواست اورمزد سپری می‌شود. سومین سه هزار سال، دوران آمیختگی خیر و شرّ است. و در چهارمین دوره اهریمن شکست خواهد خورد. در آیین زروانی^۴ که مهمترین بدعت در دین زردشتی



است، این دوازده هزار سال به صورت کاملاً متفاوتی تقسیم شده است. نه هزار سال نخستین دوران فرمانروایی شر است و سه هزار سال انجامین، زمان شکست آن است. (هادی، ۱۳۷۸ / ۱۰۶ و ۱۰۷).

اهریمن برای میراندن اورمزد تاخت آورد. سپس چیرگی و پیروزی‌ای فراتر از خود دید و باز به جهان تاریکی تاخت، بس دیو آفرید. آن آفریدگان مرگ‌آور مناسب برای نبرد با هرمزد را. هرمزد چون آفریدگان اهریمن را دید، آن آفریدگان سهمگین، پوسیده، بد و بدآفریده را، پسندش نیفتاد و ایشان را بزرگ نداشت. پس اهریمن آفریدگان هرمزد را دید، او را پسند افتاد، آفریدگانی بس ژرف، پیروز و همه‌آگاه، آن آفرینش هرمزد را بزرگ داشت.

آنگاه هرمزد با دانستن چگونگی فرجام آفرینش، به اهریمن گفت: که «اهریمن، بر آفریدگان من یاری بر، ستایش کن، تا به پاداش آن بی‌مرگ، بی‌پیری، نافر سودنی و ناپوسیدنی شوی. آن را علت این است که اگر نبرد نیاغازی خود را از کار نیفکنی و ما هر دو را سودآورها خواهد بود.» اهریمن گفت: «نبرم بر آفریدگان تو یاری و ندهم ستایش، بلکه تو و آفریدگان تو را نیز جاودانه بمیرانم و بگروانم همه آفریدگان تو را به نادوستی تو و دوستی خود.»

هرمزد گفت: که «ای اهریمن هر کاری از تو برنیاید، که تو نتوانی میراندن و آفریدگان مرا نیز چنان نتوان کردن که به تملک من باز نرسد.» (بندش، ۱۳۶۹، ص ۳۴) بعد از تعیین دوران نبرد اورمزد آهونور (Ahunawar) را که دعای مقدس بیست و یک واژه‌ای است بخواند. فرجام پیروزی خویش و از کارافتادگی اهریمن و نابودی دیوان و رستاخیز و تن‌پسین و بی‌پتیارگی جاودانه آفریدگان را به اهریمن نشان داد. اهریمن چون از کارافتادگی خویش و نابودی همه دیوان را دید گیج و بی‌حس شد و به جهان تاریکی بازافتاد. و سه هزار سال به گیچی فروافتاد. (بهار، ۱۳۸۱، ص ۳۴).



اهریمن از تاریکی مادی آن آفریدگان خویش را فراز ساخت: تبهکار، بدان تن سیاه خاکستری شایسته جهان تاریکی که بزه‌آگین‌ترین خرفستر (Khrafastra)^۷ است. او نخست دیوان را آفرید که روش بد است. آن مینو^۸ که تباه کردن آفریدگان هرمزد از او بود، زیرا او از تاریکی مادی آن تاریکی بیکران را پدید آورد. (همان، ص ۳۶)

اورمزد یا اهورامزدا به معنای سرور خردمند و خدای بزرگ است. و سپند مینو، مینوی مقدس یا مینوی افزون‌بخش، مظهر آفرینندگی اوست. اهریمن و سپند مینو دو همزاد، دو موجود توأم‌اند و اهریمن مظهر نیستی است.

سپند مینو مظهر آشه (راستی و درستی) و اهورامزدا پشتیبان آشه است. اهریمن مظهر دروغ است و سپند مینو همه خوبی و اهریمن همه بدی است.

اهورامزدا افزون بر سپند مینو که در رأس هفت جلوه بی‌مرگ قرار دارد که بعدها امشاسپند (Amešā-Spanta): بی‌مرگ مقدس، بی‌مرگ افزونی‌بخش) خوانده می‌شود، شش جلوه دیگر نیز دارد. (بهار، ۱۳۷۵، صص ۴۱-۴۲)

آن شش جلوه دیگر هرمزد که همان امشاسپندان هستند بی‌مرگان مقدس زیرند:

بهمن (Vohomanah) به معنی منش نیک

اردیبهشت (A a Vahi ta) به معنی بهترین اشه

شهریور (Kh athra Vairya) به معنی شهریاری آرمانی

اسفند (Spenta Armaiti) به معنی خرد کامل

خرداد (Haurvatat) به معنی رسایی، کمال، تندرستی

مرداد (Ameretat) به معنی جاودانگی

البته سپند مینو همیشه مرادف با اهورامزدا به کار رفته است.



اهریمن نیز دیوان را آفرید. از جمله:

اکومنه (اوستا Aka.manah) به معنی اندیشهٔ بد، که آفرینش اهریمنی از اوست. بعدها شش دیو بزرگ دیگر نیز در اوستای نو بر اکومنه اضافه می‌شود و اصطلاح «کماله دیوان» در برابر امشاسپندان برای این مجموعهٔ هفت‌گانه دیوان به کار می‌رود. (همانجا)

کماله که در اوستا (Ka.mər̥dā) گفته می‌شود به معنی: چه سری؟ و به مفهوم چه سر تفرانگیزی؟ است. هفت کماله دیو عبارتند از: «اکومنه در برابر بهمن، آندر در برابر اردبیهشت، ساوول در برابر شهریور، ناگهیس در برابر سپندارمذ، تریز و زریز در برابر خرداد و مرداد. در حقیقت امشاسپندان در این مرحله فقط جلوه‌های خدایی نیستند، بلکه به ایزدان مقرر درگاه خداوند تبدیل گشته‌اند؛ پس از امشاسپندان، نیز، ایزدان قرار دارند. شمارهٔ آنها بسیار است. هر پدیدهٔ هرمزدی مانند آسمان و آب و آتش و جز اینها، حتی پدیده‌های معنوی، دارای ایزد هستند. البته ایزدان اصلی محدودند و معمولاً گروهی سی نفره را تشکیل می‌دهند که نامشان بر روزهای سی‌گانهٔ ماه قرار می‌گیرد.^۹



پس از ایزدان، نخست آسمان را آفرید که زندان اهریمن شد. دیگر آب را آفرید، برای از بین بردن دیو تشنگی، سوم، زمین را آفرید برای یاری گیاه، چهارم، گیاه را آفرید برای یاری به چهارپا، پنجم، گوسفند (چهارپای مقدس) را آفرید برای یاری به انسان، ششم، انسان را آفرید برای نابود کردن اهریمن و دیوان. اهریمن دارای آفرینش مادی نبود و هرمزد به آفریدگان مینوی اهریمن تن داد تا مردمان آنان را ببینند و بتوانند آنها را نابود کنند و از آنان دوری جویند. از دیوهای بسیار مهم، دیو خشم و آز است. سیارات نیز همه اهریمنی‌اند، در برابر ثوابت که هرمزدی‌اند. (بهار، ۱۳۷۵، صص ۴۹-۴۵)

آفرینش اهریمنی، از تن وزغ‌گونه و خاکستری و پست خلقت یافته‌اند و نیکی هرمزد و رامش آفریدگان او را نمی‌پسندند و نمی‌خواهند و دین جادوئی دارند. اهریمن

همراه با دیوان خود می‌کوشد و می‌ستیزد تا آفرینش هرمزد را به خود بگرواند و از آن خویش کند، وی به مقابله با هرمزد، سرکردگان دیوان و نیز دیوان را به ستیزی با امشاسپندان پدید آورده است. جز نماد آفات طبیعی و رنج و ستم؛ دیوان بسیاری خلق و خوی بد مردم‌اند و درد و آزاری که بر مردم می‌رسد. بدی در طبیعت و طبایع آدمیان نیز از دیوان است. آنان که به دیوان می‌گرایند به خطه تاریک و گنبدۀ دوزخ، جایگاه اهریمن و دروج^۱ می‌افتند. سیارات در آسمان از خیل اهریمن‌اند و خرفستران یعنی جانوران زیانگر و موذی بر زمین نیز. اما دیوان و دروجان و سپاه اهریمن بیشتر مینوی بدی‌اند و جسم مادی و گیتی اگر داشته باشند از آن جهان هرمزدی است. آنان از بدی و بدکاری و رنج مردم زور می‌گیرند و بیشتر زورآوری در ستم می‌یابند و ستم‌تر می‌شوند. (بهار، ۱۳۸۱، ص ۱۶۵).

دیو

دیو در پهلوی (Dev)، در اوستا (Daeva) و در هندی باستان (Dēvā) است. این کلمه در قدیم به گروهی از پروردگاران آریایی اطلاق می‌شده، ولی پس از ظهور زرتشت و معرفی اهورامزدا، پروردگاران عهد قدیم یا دیوان، گمراه‌کنندگان و شیاطین خوانده شدند ولی کلمه دیو نزد همه اقوام هند و اروپایی به استثنای ایرانیان - معنی اصلی خود را محفوظ داشته است. (Deva) نزد هندوان هنوز هم به معنی خداست. «Zeus» نام پروردگار بزرگ یونانی و «Deus» پروردگار لاتینی و «Dieu» در فرانسوی از همین ریشه است (ابن خلف تبریزی، ۱۳۷۸).

آقای یاحقی، در کتاب فرهنگ اساطیر، در مدخل دیو می‌گوید: واژه دیو که در اوستایی دنو (Daeva) و هندی باستان دیوا (Dēvā) می‌باشد، اصلاً به معنی خدا است. و در قدیم، به گروهی از پروردگاران آریایی اطلاق می‌شده. ولی پس از ظهور زردشت و



معرفی اهورامزدا، پروردگاران عهد قدیم (دیوان) گمراه کنندگان و شیاطین خوانده شدند و کلمه دیو نزد همه اقوان هند و اروپایی، بجز ایرانیان، هنوز همان معنی اصلی خود را - که خدا باشد - حفظ کرده است.

در اوستا از دیوها، پروردگاران باطل یا گروه شیاطین و یا مردمان مشرک و مفسد منظور شده است. از اوستا برمی‌آید که در عهد تدوین این کتاب، هنوز اهالی مازندران و گیلان یا قسمتی از آنها به همان کیش قدیم آریایی بوده و به گروهی از دیوها اعتقاد داشته‌اند. زیرا غالباً در اوستا از دیوهای مازندران و دروغ‌پرستان دیلم و گیلان سخن رفته است.^{۱۱}

در اوستا سردسته موجودات خبیث و مخرب، انگره مینو (Angra Mainiyu) یا اهریمن نام دارد. او را اتباع و پیروانی است که در اوستا (Daeva) نام دارند. در آن کتاب دیو به معنی مخلوق خطرناک و آسیب‌رسان و در ردیف جانوران و پریان است. به علاوه، دیو، بر خدایان مذهب غیر ایرانی هم اطلاق می‌شود. اصطلاح «دیوسنا» به معنی دیوپرستی از آنجا ناشی شده است. (موله، ۱۳۷۷، ص ۱۱۰)



کریستن‌سن نیز در اثر ارزشمند خود ایران در زمان ساسانیان می‌گوید: دین قدیم آریاها بر پرستش قوای طبیعت و عناصر و اجرام سماوی استوار بود ۰۰۰ اما با ظهور زرتشت به راهنمایی آنچه که در عالم جذب و مکاشفه و تفکر دریافت به شدت با پرستش دیوها مخالفت آغاز کرد که در طی مراسمی پر از شور و مستی با نوشیدن «هوم»^{۱۲} صورت می‌گرفت. دیو از این پس اصطلاحی است که برای پروردگاران امت غیر مزدایی (دیوسنان) به کار می‌رود. (کریستن‌سن، ۱۳۸۲، صص ۱۳-۱۴)

م. موله، در کتاب ایران باستان، درمورد دیوها همان مطالبی را می‌گوید که دیگران گفته‌اند با این قید که: در میان دیوها و دروچ‌ها بعضی نقش مهمتری دارند. نسو، دروچ جسدها، مخصوصاً ترسناک‌تر است. این دروچ بلافاصله بعد از مرگ در جسد مرده

جای می‌گیرد و به همین جهت تماس با مرده باعث آلودگی می‌شود. به این دلیل و برای جلوگیری از آلودن عناصر پاک چون خاک و آتش است که اجساد را در دسترس لاشخورها قرار می‌دهند. مورد دیگر، دیو آز دیو پوشیاست با دستهای دراز که نهاد تنبلی سحرگامی است، و مردمان را از برخاستن و رفتن بر سر کار بازمی‌دارد (موله، ۱۳۷۷، ص ۷۵)

دیو در شاهکار حماسی ایران، «شاهنامه فردوسی»، در بخش اساطیری به وفور حضور دارد.

دیوان، قدیمی‌ترین دشمن ایرانیان هستند که آسیب ایشان بیش از تورانیان به ایران رسید و پس از جنگها و مناقشات ایران و توران نیز تا دیرگاه ادامه داشت.

نخستین حمله به ایرانیان به وسیله اهریمن آغاز شد که پسر خود را به جنگ گیومرث فرستاد و در همین جنگ، سیامک پسر گیومرث کشته شد.

سیامک به دست خزروان دیو

تبه گشت و ماند انجمن بی‌خدیو

از مطالعه دیو در شاهنامه چنین نتیجه می‌گیریم که دیوان با آدمیان تفاوت زیادی نداشتند. چنانکه هر دو از آیین جنگ به یک منوال آگهی داشتند و هر دو دسته به یک نسبت خواهان سلطنت و پادشاهی جهان بودند. آنان تمدن و هنر و دانش داشتند. خط را به تهمورث آموختند و به فرمان جمشید خانه‌ها ساختند.

نیشتن به خسرو بیاموختند

دلش را به دانش برافروختند



در شاهنامه پس از جنگ سیامک با دیوان، داستان دیوان مازندران آغاز می‌شود. این دیوان نیز مانند دیوان دیگر تمدن داشتند. سام هنگام وصف اعمال خود در مازندران به منوچهر گفته است:

برفتم بر آن شهر دیوان نر
 نه دیوان که شیران جنگی ببر
 که از تازی اسبان تکاورترند
 ز گردان ایـران دلاورترند
 سپاهی که سگسار خواندشان
 پلنگان جنگی نمایندشان
 زمن چون به ایشان رسید آگهی
 از آواز من مغزشان شد تهی
 به شهر اندرون نعره برداشتند
 از آن پس همه شهر بگذاشتند



از این ابیات و ابیات پس از آن در شاهنامه به نحوی معلوم می‌شود که دیوان مازندرانی، آدمیان شهرنشین ولی زورمند و برومند و جنگجو بوده‌اند. (صفا، ۱۳۷۰، ص ۵۸۰)

دیوان مازندران، خطرناکترین دشمن ایرانیان بوده‌اند. ایرانیان هیچ‌گاه قصد آنجا نمی‌کنند، مگر کاووس شاه که او نیز گرفتار می‌شود و سرانجام به وسیله رستم نجات پیدا می‌کند.

پس از جنگ مازندران و برانداختن دیوان آن سرزمین، دیگر در شاهنامه سخنی از دیوان نیست تا داستان «اکوان دیو» که منظومه کوچکی است.

دیوان در حماسه‌های ملی ما اگر چه از نژادی غیر از آد미ان شمرده شده‌اند ولی از صفات آدمیان بی‌بهره نبودند. آنان همانند آدمیان گرد هم جمع می‌شدند، سردار و شاه داشتند، به جنگ می‌رفتند و از فنون جنگ آگاه بودند. سخن می‌گفتند و چاره‌گری می‌کردند. از سحر و جادو نیز خبر داشتند، خواندن و نوشتن می‌دانستند و به آدمیان می‌آموختند. معمولاً دیوان، سیاه‌پوست و تنومند بودند. دندانه‌های ایشان مانند دندانه‌های گراز بود و موی دراز بر اندام داشتند. فردوسی در وصف اکوان دیو می‌گوید:

سرش چون سر پیل و مویش دراز
دهان پر ز دندانه‌های گراز
دو چشمش سفید و لبانش سیاه
تنش را نشایست کردن نگاه

(فردوسی، ۱۳۴۵، ص ۱۳۹)

دیو در شاهنامه غیر از آن موجود موهوم، معانی دیگری دارد که در این نوشتار مجال پرداختن به آنها نیست.

استاد ذبیح‌الله صفا می‌گوید: به گمان من علت آنکه در روایات ملی ایران، برای دیوان، شاخ و دم تصور می‌کردند این بوده است که دیوان بنا بر آنچه به صراحت از شاهنامه برمی‌آید پوست حیوانات به تن می‌کردند. مثلاً اکوان دیو پوست گور به تن داشته است (صفا، ۱۳۷۰، ص ۵۸۳)

اقوام آریایی پس از مهاجرت به ایران، جنگ سختی را با بومیان ایران آغاز کردند. جنگی که آسیب فراوانی را به مهاجمین آریایی زد. یادگار چنین جنگهایی همان است که در متون حماسی خود می‌بینیم. گروهی از پهلوانان و شاهان ایرانی رنجهای زیادی را در مبارزه با این دیوان (بومیان ایران) تحمل کردند. از جمله آنها هوشنگ، تهمورث و جمشید و گرشاسب و سام و رستم هستند. از آنجا که سرزمین مازندران بسیار



صعب‌العبور و دشوار بوده، آریائیان برای دست‌یابی به آن زحمتهای زیادی را متحمل شدند. در حمله اعراب مسلمان هم به آن سرزمین چنین وضعی پیش آمد و تا قرن سوم هجری هنوز برخی از نواحی مازندران به تصرف مسلمین درنیامده بود (همان، ص ۵۸۴) از دیوان مازندران در قطعات مختلفی از اوستا، به نام دیوان مازن، سخن رفته است و هوشنگ یکی از معارضان بزرگ ایشان بوده است. «مازن» در اوستا نام ناحیه‌ای است که بعدها مازندران تغییر نام یافته است. این ناحیه در روایات ایرانی هیچگاه مانند یک ناحیه واقعی از ایران محسوب نمی‌شد و حتی مردم این سرزمین را از یک جفت پدر و مادر غیر از اسلاف ایرانیان دانسته‌اند (همان، صص ۵۸۷-۵۸۶).

همانطور که گفته آمد، ایرانیان فقط با تورانیان جنگ نمی‌کنند، بلکه با دیوان نیز به مبارزه می‌پردازند. بزرگترین پهلوان نامی ایران، رستم، گاه در جنگ با دیوان دچار زحمت و آزار می‌شود. به عنوان نمونه می‌توان داستان اکوان دیو و دیو سفید را نام برد. در شاهنامه بزرگترین جادوان از دیوانند. این موجودات چنان در جادویی چیره دستند که قوای طبیعی نیز رام آنان است. دیو سپید به آسانی باد و گرد و خاک برانگیخت و ابر سیاه بر آسمان پدید آورد و از آسمان، سنگ و خشت بر سپاهیان کاوس باراند. اکوان دیو، رستم را با جادویی از زمین برکند و او را بر سر گرفته و به دریا انداخت. و در جنگ با رستم گاهی خود را ناپدید می‌کرد.

اکوان دیو

ابتدای داستان اکوان دیو و درآمد آن، یک درآمد فلسفی است. تا بلکه خواننده را

آماده خواندن داستان کند.



تو بر کردگار روان و خرد
 بیین ای خردم‌سند روشن‌روان
 همه دانش ما به بیچارگی است
 تو خستو شو آن را که هست و یکی است
 ای فلسفه‌دان بسیار گوی
 جهان پرشگفت است چون بنگری
 که جانت شگفت و تن هم شگفت
 دگر آنکه این گرد گردان سپهر
 نباشی بدین گفته هم داستان
 خردم‌سند، کین داستان بشنود
 ولیکن چو معنیش یاد آوری
 تو بشنوز گفتار دهقان پیر
 گرایدونک باشد سخن دل‌پذیر

(فردوسی، ۱۳۴۵، ص ۱۳۶)

همانگونه که پیش‌تر نیز اشاره شد، اهریمن بدنهاد، شش دیو را برای مبارزه با هرمزد و امشاسپندان می‌آفریند. این دیوان را «کماله دیوان» می‌نامند. نخستین دیو آفریده اهریمن اکومنه دیو است که ریشه اوستایی دارد. استاد ابراهیم پورداوود در مورد ریشه این کلمه می‌گوید: آکومن به معنی منش زشت از ریشه آک مَننگه (Aka.manannh) در



پهلوی (ākōman) است. چنانکه از ترکیب این واژه پیداست، آکومن دیوی است ضد وهومنه (بهمن) که در جاهای دیگر اوستا و نوشته‌های پهلوی بسیار یاد گردیده است.^{۱۳} «اک» به معنی بد، و «من» به معنی اندیشه و منش و شخصیت است. بنابراین اکومنه به معنای بدانندیش است. در برابر اکومنه، وهومنه به معنی نیک اندیش وجود دارد (زنجانی، ۱۳۷۲، واژه‌ی اکوان دیو)

اکومنه به نظر محققان همان اکوان دیو است که در شاهنامه رستم را به دریا می‌اندازد. این داستان در شاهنامه چاپ ژول مول، جلد سوم آمده است:

یک روز صبح، کیخسرو به همراه بزرگان کشور چون گودرز و زنگه و گستهم و گرشاسپ و گیو و رهام و عده‌ای دیگر در باغی نشسته بودند و شادکام و بهکام مشغول سرکشیدن جام می بودند که چوپان پیش کیخسرو آمد، پس از بوسه دادن بر پیشگاه، با شاه فرخ‌نژاد گفت:



که گوری پدید آمد اندر گله
چو دیوی که از بند گردد یله
یکی نره شیرست، گویی بدم
همی بگسلد یال اسپان ز هم
همان رنگ خورشید دارد درست
سپهرش بزر آب گویی بشست

(فردوسی، ۱۳۴۵، ص ۱۳۷)

خسرو می‌فهمد که آن گور نیست زیرا از کار آگهان شنیده بود که اکوان دیو در آن چشمه به سر می‌برد. و چوپان گله خود را آنجا یله کرده است. به چوپان می‌گوید که آن گور نیست، آنگاه گردان لشکر را خطاب می‌کند که: پهلوانی می‌خواهد چون شیر زیان تا برای از بین بردن اکوان دیو کمر خدمت به میان بندد.

نگه کرد خسرو به هر کس بسی
ز گردان نیامد پسندش کسی
نشایست جز رستم زال کس
که او بود به هر کار فریادرس

(فردوسی، ۱۳۴۵، ص ۱۳۷)

به همین دلیل نامه‌ای خطاب به رستم می‌نویسد و به گرگین میلاد می‌دهد تا پیش رستم در زابلستان برد و او را برای انجام مأموریت آماده سازد.

تہمتن چو بشنید فرمان شاه

گرازان بیامد بدان بارگاہ

(همان، ص ۱۳۸)

رستم به پادشاه می‌گوید که فرمان چیست؟ کیخسرو در پاسخ، مأموریتش را به او ابلاغ می‌کند. سپس رستم در پی یافتن دیو به دشت چوپان می‌رود و سه روز آنجا را جستجو می‌کند، در روز چهارم اکوان دیو را می‌بیند. رستم سعی می‌کند اکوان دیو را با کمند بگیرد اما اکوان وقتی کمند او را می‌بیند؛ ناگهان از چشمش ناپدید می‌شود. به همین دلیل رستم می‌فهمد که او کور نیست و «ابا او کنون چاره جوید نه جنگ».

رستم کمان را به زه می‌کند و تیری را به سوی او روانه می‌کند. اما «دگر باره زو گور شد ناپدید» پس از آن سه شب و سه روز اسب می‌تازد و سرانجام در چراگاهی نمد زین می‌افکند و به خواب می‌رود.

چو اکوانش از دور خفته بدید

بتگ باد شد تا بر او رسید

زمین گرد بسبرید و برداشتش

ز هامون به گردون برافراختش

(همان، ص ۱۳۹)



رستم وقتی بیدار می‌شود و خود را اسیر چنگال اکوان دیو می‌بیند؛ مضطرب و پریشان شده و با خود فکر می‌کند که اگر از بین رود، دیو، جهانی را نابود خواهد ساخت و همه به کام افراسیاب تورانی خواهند بود.

چو رستم بجنبید بر خویشتن
چنین گفت اکوان که ای پیلتن
یکی آرزو کن که تا از هوا
کجا باید اکنون فگندن تورا
سوی آبت اندازم از سوی کوه
کجا خواهی افتاد دور از گروه

(فردوسی، ۱۳۴۵، ص ۱۴۰)

وقتی رستم سخن دیو را شنید و می‌دانست که کار دیوان واژگونه است به او گفت:

به کوه اندر انداز تا ببر و شیر
بینند چنگال مرد دلیر

اکوان دیو او را به دریای ژرفی می‌اندازد. رستم در آب با نهنگان مبارزه می‌کند و با دست چپ و پا شنا می‌کند تا به خشکی می‌رسد. و دوباره به همان چشمه‌ای که خفته بود برمی‌گردد. او رخش را در ساحل نمی‌بیند و تا بامداد در حالی که زین به پشت دارد، دنبال رخش می‌گردد.

چنین است رسم سرای درشت
گهی پشت بر زین، گهی زین به پشت

(همان، ص ۱۴۱)

پس از جستجوی طولانی رخش را در میان گلهٔ مادیان افراسیاب می‌یابد. کمند می‌اندازد و او را سوی خود می‌کشد و یزدان نیکی دهش را سپاس می‌گزارد. سپاهیان افراسیاب او را دنبال می‌کنند و جنگی میان رستم و نیروهای افراسیاب رخ می‌دهد.



بغیرید چون شیر و برگفت نام
که من رستم پور دستان سام
به شمشیر از ایشان دو بهره بکشت
چو چوپان چنان دید بنمود پشت

(فردوسی، ۱۳۴۵، ص ۱۴۲)

از آن طرف افراسیاب تورانی به دیدار اسپان خود می‌آید، اما اثری از چوپان و اسپان نمی‌بیند، تا اینکه چوپانی که از دست رستم فرار کرده بود به او می‌گوید:
که تنها گله برد رستم ز دشت
ز ما کشت بسیار و پس برگذشت

(همان، ص ۱۴۲)

یکی از ترکان برآشفته می‌شود و می‌گوید که تنها به جنگ آمدن رستم مزاحی بیش نیست و باید او را کشت.

سپهدار با چار پیل سیاه
پس رستم اندر گرفتند راه
چو گشتند نزدیک رستم کمان
ز بازو برون کرد و آمد دمان
بر ایشان بسارید چون زال میغ
چه تیر از کمان و چه پولاد تیغ
چو افکنده شد شصت مرد دلیر
به گرز اندر آمد به کردار شیر

(همانجا)

رستم پس از جنگ با سپاهیان افراسیاب، دوباره به همان چشمه باز می‌گردد.
دگر باره اکوان بدو باز خورد
نگشتی بدو گفت سیر از نبرد
برستی ز دریا و جنگ نهنگ
به دشت آمدی همچو غران پانگ
بینی تو اکنون همان روزگار
که دیگر نجویی همی کارزار

(همان، ص ۱۴۳)



رستم وقتی این سخنان را از دیو می‌شنود، برآشفته می‌شود و کمند را از فتراک می‌گشاید و میان دیو را به بند می‌کشد. او را به زین می‌بندد و با گرز گران خود همچون پتک آهنگران بر سر دیو می‌زند و با یک ضربه مغز سرش را پست می‌کند. پس از آن، از اسب پیاده می‌شود و با خنجرش سر اکوان را از تن جدا می‌کند و پروردگار را ستایش می‌کند.

در اینجاست که فردوسی دیو را مردم بد می‌داند، کسانی که از راه مردمی و انسانیت سر باز زده‌اند:

تو مردیورا مردم بد شناس
کسی کونلدارد ز یزدان سپاس
هر آنکو گذشت از ره مردمی
ز دیوان شمر، مشمر از آدمی

(فردوسی، ج ۴ / ص ۳۰۲)



پی‌نوشت‌ها:

۱- برای این منظور می‌توان به کتاب رمز و داستان‌های رمزی دکتر پورنامداریان مراجعه کرد.
۲- در قرآن نه بار کلمه اساطیر با همین لفظ (نه مفرد آن، اسطوره) به کار رفته است. و در تمام نه سوره‌ای که این لفظ به کار برده شده است، اساطیر (اباطیل و اکاذیب) پنداشتن آیات الهی توسط کافران و معاندان منظور است و در تمام این آیات کلمه اساطیر به معنی اکاذیب و اباطیل گذشتگان است که هیچ بنیاد فکری و عقلی و منطقی خاصی نمی‌توان برای آن یافت. برای اطلاع بیشتر می‌توان به آیات زیر مراجعه کرد:

سوره‌های انعام / ۲۵، انفال / ۳۱، نحل / ۲۴، مؤنون / ۸۳، فرقان / ۵، نحل / ۶۸، احقاف / ۱۷، قلم / ۱۵، مطفین / ۱۳.

۳- در ایران استادانی چون: استاد ابراهیم پورداوود، دکتر مهرداد بهار، دکتر احمد تفضلی، دکتر ژاله آموزگار و بزرگواران دیگری در زمینه اساطیر ایران باستان کارهای بسیار ارزشمندی انجام داده‌اند که از آن میان آثار استاد ابراهیم پورداوود و دکتر مهرداد بهار از همه برجسته‌تر است.

۴ - زروان یا زمان در آیین ایرانی، تاریخی مبهم و طولانی دارد. در لوحه‌های بابلی مربوط به قرن پانزدهم ق.م از ایزدی به نام زروان سخن رفته است. در اوستا نیز به اختصار از این ایزد سخن رفته است. زروان اصلاً فرشته‌ی زمان است. از صفات زروان چنین تصور شده است که آغاز و انجامی ندارد و قدیم و جاودانی است. مانی به تأثیر از افکار زردشتی خدای بزرگ را زروان می‌داند که خود صاحب دو فرزند به نام‌های اهرمزد و اهریمن می‌شود. در واقع در وجود زروان دوگانگی مزدایی به وحدت تبدیل می‌شود. از این رو، برخی از محققان مذهب معمول عهد ساسانیان را گونه‌ای یکتاپرستی دانسته‌اند و بر این اساس مذهب تازه‌ای تحت عنوان زروانی پدید آمده است. در آیین مهرپرستی نیز زمان بیکرانه در رأس نظام الهی قرار دارد و زروان معمولاً به صورت موجودی با سر شیر و جسمی که ماری دور آن پیچیده تجسم یافته است. بعدها زروان را با زردشت و هر دو را با ابراهیم خلیل یکی دانسته‌اند. رک. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۶۵.

۵ - در آیین زردشتی فاصله بین اهورامزدا و اهریمن خلأ است.

۶ - اهنونور (Ahunawar): سرود گاهانی امروزه در بند سیزدهم، ترجمه آن به قول گلندر چنین است: همان‌گونه که [او] خدواندگاری مورد آرزوست، آن آفریننده کردارهای اندیشه‌های نیک زندگی در راه مزدا نیز پیشوای به حق دین است. شهریار از آن هرمزد است که او را به پرورش درویشان داده است.

۷ - خرفستر (Khrafastra) به معنی حشره یا جانوران موذی و درنده به کار می‌رود. ایرانیان اعتقاد داشتند که آنچه بد و مضر و زیان‌آور است، مخلوق اهریمن است و باید در نابودی آن کوشید. حتی کفساره برخی گناهان را کشتن خرفستران دانسته‌اند. خرفستران معروف در اوستا عبارتند از: مار، مور، مگس، ملخ، سنگ‌پشت، شپش، وزغ، خبز دو و جز آن. بنابراین باید گفت که فردوسی تحت تأثیر فرهنگ اسلامی است که می‌گوید:

می‌آزار مسوری که دانه‌کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است

۸ - مینو به معنی عالم بدون اندیشه و بدون حرکت و لمس شدن در برابر گیتی (عالم حس و جسمانی).

۹ - بر اساس روایت مسعود سعد سلمان اسامی سه‌گانه‌ی روزها به قرار زیر است:

اورمزد روز، بهمن روز، اردیبهشت روز، شهریور روز، سپندارمذ روز، خرداد روز، مرداد روز، دیباذر روز، آذر روز، آبان روز، خور روز، ماه روز، تیر روز، گوش روز، دی‌مهر روز، مهر روز، سروش روز، رشن روز، فروردین روز، بهرام روز، رام روز، باد روز، دیدیدین روز، دین روز، اردروز، اشتاد روز، آسمان روز، رامیاد روز، مار اسپند روز، انیران روز.

۱۰ - دروغ یا دروغ در اغلب متون پیش از اسلام، سهمگین‌ترین دیوی است که انسان را گرفتار چنگال قهر خویش می‌کند. این عنوان علاوه بر نام یک دیو خاص عموماً بر سپاه اهریمن از جمله اژدهاک نیز اطلاق می‌شود. او در برابر راستی است. دیو دروغ، بسیار زورمند توصیف شده است. از پرتو فروهر



نیکان است که دروغ واپس زده می‌شود که اگر یاری آنان نبود هر آینه دروغ قوت می‌گرفت و فرمانروای جهان می‌شد. در فرهنگ اسلامی و ادب فارسی دروغ در برابر راست و بر خلاف آن به کار می‌رود و عواقبی بر آن مترتب است که به نظر می‌رسد بی‌ارتباط با بنیادهای کهن این دیو نباشد. دروغ را دیو ماده نیز گفته‌اند.

۱۱ فرهنگ اساطیر دکتر باحقی.

۱۲ - هوم در اوستایی Haoma و در پهلوی Hom، گیاهی بوده که نزد آریائیان مقدس بوده. عصاره‌ی آن را می‌جوشاندند به حدی که دارای رنگ شود و بر آن بودند که شیرهای آن روح را فرح بخشد و این نوشابه خدایان را قوی‌دل و مسرور و حس جنگجویی آنان را تهییج می‌کند. استعمال این مایع مزبور در موقع قربانی یکی از کهن‌ترین رسوم آریائیان بوده است. گاهی برای گیاه مزبور درجه‌ی خدایی قایل بودند. با ظهور زردشت استعمال هر گونه شربت مسکر را تحریم کرد. ر.ک. به حاشیه‌ی برهان قاطع، تصحیح دکتر معین.

۱۳ - پورداوود، ابراهیم، یادداشتهای گاتها، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۱.

فهرست منابع:

- ۱- قرآن کریم،
- ۲- ابن خلف تبریزی، (۱۳۷۸)، به کوشش و یادداشت محمد معین، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۳- اورشیدری، جهانگیر، (۱۳۷۸)، دانشنامه مزدیسنا، تهران، نشر مرکز.
- ۴- بهار، مهرداد، (۱۳۸۱) پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، نشر آگه.
- ۵- _____، (۱۳۷۵)، ادیان آسیایی، تهران، نشر چشمه.
- ۶- پورداوود، ابراهیم، (۱۳۸۱)، یادداشت‌های گاتها، انتشارات اساطیر.
- ۷- دادگی، فرنیغ، (۱۳۶۹)، بندهشن، ترجمه مهرداد بهار، تهران: انتشارات توس.
- ۸- دهخدا، (۱۳۸۰)، لغت‌نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۹- رستگار فسایی، منصور، فرهنگ نامهای شاهنامه، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۰- زنجانی، محمود، (۱۳۷۲) فرهنگ جامع شاهنامه، تهران، انتشارات عطایی.
- ۱۱- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۷۰)، حماسه‌سرایی در ایران، تهران، انتشارات فردوس.
- ۱۲- فردوسی، (۱۳۴۵)، شاهنامه به تصحیح ژول مول، تهران، نشر کتابهای جیبی.
- ۱۳- _____، (۱۳۸۰)، شاهنامه بر اساس چاپ مسکو، نشر قطره.



- ۱۴- کریستن سن، آرتور، (۱۳۸۲)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، نشر صدای معاصر.
- ۱۵- بویس، مری، (۱۳۷۶) تاریخ کیش زرتشت، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران، نشر توس.
- ۱۶- م. موله، (۱۳۷۷)، ایران باستان، ترجمه ژاله آموزگار، تهران، نشر توس.
- ۱۷- مشکور، محمدجواد، (۱۳۶۳)، ایران در عهد باستان، تهران، انتشارات اشرفی.
- ۱۸- معین، محمد، (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۹- هادی، سهراب، (۱۳۷۸)، شناخت اسطوره‌های ملل، تهران، نشر تندیس.
- ۲۰- یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۷۵)، فرهنگ اساطیر، تهران، انتشارات سروش.



On the Myth of Akhvan the Devil

G.Ahmadi
University of Sanandaj

Abstract:

Before Zoroaster, Arians worshiped numerous gods. Some of those gods namely "Div"s were common between Indians and Iranians. Upon parting from Indians, Iranians began to view the "Div"s as devils. Zoroastrians believe in seven "Div"s versus seven "Emshaspandan". The devil created six "Div"s with whom to fight "Ahura Mazda". The first "Div" is called "Akoumneh" which means malicious. It was postulated against "Vahomneh" or "Bahman". To some researchers, "Akoumneh" is the same as "Akwan" the devil that was fought and killed by "Rostam" as reported in Ferdousi's epic, "Shahnameh".

This article does not deal with "Div" from a mystic point of view because the subject calls for some larger- scope research.

Key words: Ahura Mazda , Devil, Div, Akwan the devil, Shahnameh, Zoroaster, Myth.

